

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)
علمی - پژوهشی
سال چهارم - شماره سوم - پائیز ۱۳۹۰ - شماره پیاپی ۱۳

سبک‌شناسی نوشته‌های باباافضل کاشانی از دیدگاه زبانی (ص ۲۸۲ - ۲۶۷)

محمدفرید راستگوفرا^۱
تاریخ دریافت مقاله: ۹۰/۱/۲۴
تاریخ پذیرش قطعی: ۹۰/۵/۸

چکیده:

باباافضل از حکیمان، نویسندگان و شاعران بزرگ نیمه دوم سده ششم و آغاز سده هفتم است. روزگاری که از یکسو بیشتر دانشمندان نوشته‌های خویش را به عربی مینوشتند و از دیگرسو نثر فارسی به تکلف و تصنع بسیار دچار شده بود. در چنین روزگاری باباافضل تقریباً همه آثار خویش را به زبان فارسی شیوا و رسایی نوشت که نه سره‌گرا بود و نه عربی‌گرا و نه مصنوع و متکلف، و از این راه به زبان فارسی خدمت بزرگی کرد. کثرت لغات فارسی، ترکیب‌سازیهای زیبا و شیوا، معادلسازی برای اصلاحات علمی و فلسفی، ترکیبهای عطفی و توضیحی، جمله‌بندیهای کوتاه، آوردن بخشهای فرعی جمله مانند مفعول، متمم، قید و ... بیشتر پس از فعل، واژه‌ها و ترکیبات کم‌کاربرد، لغات فریبنده و کاربرد کلمات و ترکیبات در معانیی جز معانی امروزی، برخی از ویژگیهای سبکی زبان او هستند که در این مقاله با آوردن نمونه‌هایی بررسی شده‌اند.

کلمات کلیدی:

باباافضل، نثر فارسی، واژه‌های فریبنده، ترکیب‌سازی.

۱ - کارشناس ارشد ادبیات فارسی دانشگاه تهران faridrastgoo@yahoo.com

مقدمه:

باباافضل از حکیمان و شاعران برجسته و بزرگ سده ششم و اوایل سده هفتم است که خوشبختانه چند کتاب و رساله حکمی فلسفی به زبان فارسی از او بر جای مانده است. بیشتر نوشته‌های او در کتابی کلان با نام «مصنفات بابا افضل» با کوشش ستودنی استادان بزرگوار مجتبی مینوی و یحیی مهدوی آراسته و ویراسته در دسترس دوستداران نهاده شده است. از همین نوشته‌ها که آیینۀ پاره‌ای از فضل و فضیلت‌های بابا افضلند، آشکارا بر می‌آید که بابا حکیمی است که افزون بر توانایی شگرف در حکمت ارسطویی با حکمت افلاطونی، نیز با آموزه‌ها و آزمون‌های عرفانی آشنایی بسیار و بسزایی داشته است. و بر پایه همین چندسویگی است که میسزد خود او را حکیمی عارف بدانیم و فلسفه او را فلسفه‌ای عرفانی بشماریم.

پیشینه پژوهش

در باره ویژگی‌های سبکی نوشته‌های باباافضل بیشتر ملک الشعرا بهار در سبک‌شناسی (بهار، ۱۳۷۰، ۱۶۳/۳)، سعید نفیسی در مقدمه رباعیات بابا (نفیسی، ۱۳۶۳، ص ۱۵)، محمد معین در مقاله «لغات فارسی ابن سینا و تأثیر آنها در ادبیات» (معین، ۱۳۶۷، ۵۲۹)، ذبیح الله صفا در تاریخ ادبیات (صفا، ۱۳۵۵، ۱۱۸۵/۳) کوتاه و گذرا سخن گفته‌اند. اما از آنجاکه هنوز در اینباره کار گسترده و همه‌سویه‌ای انجام نشده است، این نوشته کوشیده است تا با نگاهی سبک‌شناسانه نوشته‌های بابا را بررسی کند و برخی ویژگی‌های برجسته آنها را باز نماید. گفتنی است که گستردگی کار ما را ناگزیر ساخت که تنها نیمی از پژوهش خود را در اینجا بیاوریم و نیم دیگر را به مجالی دیگر واگذاریم.

اینک نگاهی به برخی از ویژگی‌های زبانی نوشته‌های باباافضل در دو سطح لغوی و صرفی. همین‌جا یاد کنیم که بحث در سطح نحوی نوشته‌های بابا نیز از این مقاله حذف شد:

الف: سطح لغوی**کاربردهای ویژه = کهن‌کاربردها**

زبان پدیده و نهادی اجتماعی است و مانند دیگر پدیده‌ها و نهادهای اجتماعی در گذر زمان و گستره مکان در لفظ، معنی و ساختار دگرگونی‌هایی می‌پذیرد (باقری، ۱۳۸۰، ص ۹). با پیش چشم داشتن این نکته، هیچ جای شگفتی نخواهد بود که در نوشته‌های باباافضل واژگان، ترکیبها، ساختارها و کاربردهایی ببینیم که برای امروزیان ناشناخته یا کم‌شناخته

باشند و در زبان امروز در لفظ یا معنی دگرگون به کار روند یا کاربرد نداشته باشند. این‌گونه کاربردها از ویژگیهای در زمانی و تاریخی زبانند که روزگاران شناخته و رایج بوده‌اند و سپسها در لفظ یا معنی دگرگونی پذیرفته‌اند یا از میان رفته‌اند و از همینرو می‌توان آنها را کهن کاربرد نامید. و از آنجا که این کهن کاربردها در گذشته‌ها نیز به دلایلی که باید در جای خود بررسی شود، روایی چندانی نداشته‌اند و از همینرو دگرگونی پذیرفته‌اند، می‌توان آنها را کاربردهای ویژه یا کم‌کاربردها نیز نامید.

کهن کاربردها در نوشته‌های بابا گاه لغاتی هستند که در گذر زمان از گردونه زبان بیرون رفته‌اند و امروزه دیگر کاربرد ندارند مانند واژه «گش» به معنی خلط صفرا و سودا (۱۴/۱۱۶) و گاه واژگانی چندکاربری هستند که برخی از کاربردها و معانی آنها دگرگون گشته‌است مانند «با» در معنی «به» (۱۲/۶۸۳) و گاه فعلها یا مشتقات فعلی بسیطی هستند که امروزه فعل مرکب جای آنها را گرفته‌است مانند «فرمودن» و «فرمایند» (۱۵/۳۷۹) که امروزه «فرمان دادن» و «فرمانده» جای آنها نشسته‌است و گاه فعل یا مشتقات فعلی مرکبی هستند که بیشتر بگونه ساده و بسیط بکار می‌روند مانند «ترسیده نشود» بجای «نترسد» (۵/۳۷۱) و گاه مشتقاتی هستند که به قیاس از ریشه‌ای ساخته شده‌اند اما شکل سمایی و رایجی ندارند مانند «خندنده» (۷/۳۵۵) از ریشه خندیدن و برابر «خندان»؛ و گاه فعلهای مرکبی هستند که امروزه با هم‌کردی دیگر بکار می‌روند مانند «دروغ زدن» (۳/۱۲۸) که امروزه «دروغ گفتن» جای آنرا گرفته‌است و گاه واژگان یا ترکیبهایی هستند که ساختی دیگرگون پذیرفته‌اند مانند «زودا» و «ستیرا» که به «ستبری» و «بزودی» دگرگون شده‌اند و گاه گونه‌های گویشی یک واژه‌اند مانند «بزان» به جای «وزان» و گاه...

باری نمونه‌ای چشمگیر و پربسامد از این‌گونه کم‌کاربردها در نوشته‌های بابا، عبارت گونه‌ای فعلی است فراهم آمده از «بهم» + هم‌کردی از ریشه «آمدن» (بهم آمدن = مرکب شدن و گردآمدن) یا «آوردن» (بهم آوردن = ترکیب کردن و گردآوردن) در کاربردهایی چون: «وجود را اجزا نیست که از آن بهم آید = مرکب شود» (۷/۵۷)؛ «معنی مفرد تواند که از معانی بسیار بهم آید = مرکب شود» (۱۰/۵۸۷)؛ «واحد گویند و بدان مبدأ کثرت خواهند که عدد از او بهم آید = ساخته و فراهم شود» (۶/۲۱۲)؛ «... بیک نفخ ارکان را بهم آرند (= گردآوردند) تا آمیزش پدید آید و جمع شوند» (۱۷/۳۱۴)؛ «چون نطفه که جسمی است بهم آورده (= مرکب شده) از اجسام مفرد» (۱۷/۳۰۳)؛ «گفتن بهم آوردن (= ترکیب) حروف بود بر شکلی خاص که رهبری کند سوی معنی» (۱۹/۵۰۴)؛ نیز (۱۳/۲۶۰).

نمونه چشمگیر دیگر، واژه «گرفتن» است بتنهایی یا همراه با «بر»، «سر» و «در» همه بمعنی آغاز کردن در کاربردهایی چون: «این نامه مختصر را نوشتن گرفتم = آغاز بنوشتن کردم یا قصد نوشتن کردم» (۴/۸۵)؛ «سخن به پایان آمد و من باز سر میگیرم = از سر میگیرم = از نو آغاز میکنم» (۱۲/۱۲۳)؛ «به بیست و چهار ساعت بدان نقطه باز رسد که از وی برگرفت = آغاز کرد» (۱۹/۱۵۹)؛ «جنبش مقدر متناهی که از مبدئی برگیرد (=آغاز کند) و بنهایتی انجامد» (۱۱/۸۸)؛ «از آنروی آغاز خوانند که ادراک نخست از آن درگیرد = آغاز شود» (۵/۲۸۶)؛ «اگر کسی خواهد بمثل که بنهایت شمار رسد و از یک درگیرد (= آغاز کند) و شمرد...» (۶/۲۸۸)؛

نمونه دیگر «سر آمدن» و «رسیدن» است هر دو بمعنی پایان پذیرفتن در کاربردهایی چون: «حقایق بسیط جنسی و نوعی به جنس اعلی و موجود مطلق سرآیند = منتهی شوند و انجام پذیرند» (۷/۳۸)؛ «کلی کلیات باشد مبدأ همه کلیهای دیگر ... و مراتب وجودی به وی سرآیند = منتهی شوند و پایان پذیرند» (۱۶/۵۰)؛ «در طرف خصوص همچنین دانسته‌ها برسند و سرآیند (= منتهی شوند) به دانسته خاص‌تر» (۷/۲۱۰)؛ «و باشد که اتحاد بنهایت بود چون دو خط که بیک نقطه سرآیند = منتهی شوند» (۱/۲۱۳)؛ «و مجلس تواند آراست از مائده آنجهانی که سر نیاید = پایان نپذیرد» (۱۹/۳۱۶)؛ «و چون سخن این طایفه برسید = پایان یافت» (۱۲/۱۲۰)؛ «از آنروی انجام خوانند که بدان برسد = پایان پذیرد» (۶/۲۸۶).

از دیگر نمونه‌های چنین کاربردی، فعلهایی هستند یا مشتقاتی از فعل مانند صفت فاعلی که بابا آنها را بگونه ساده بکار برده و امروزه بیشتر بگونه مرکب بکار میروند:

فعل / مصدر مانند: آموزانیدن = آموزش دادن (۷/۵۰۳)، آموزد = آموخته شود و انس گیرد (۷/۱۰۹)، اندازد = اندازه گیری کند (۲/۲۷۸)، بیالای = پالایش و صاف کن (۱۱/۷۲۴)، آراید = آرایش دهد (۷/۱۹)، بزاید = زاده شود (۱۳/۳۳۵)، بنماید = نمودار شود (۱۲/۷۲۴)، پرهیزد = پرهیز کند (۲۱/۱۱۷)، پرهیزیم، پرهیزی (۵/۱۱۶)، بکاهاند = کم کند و کاهش دهد (۷/۱۳)، خورد = درخور بود (۱۱/۵۵)، شایم = شایسته ام (۱۷/۲۹۸)، طرازد = آراسته سازد (۷/۱۹)، گزیردش = گزیر و چاره داشته باشد (۴/۳۷۱)، نگماند = نپندارد و گمان نکند (۲/۴۳۷)، فزاییدن (۶/۴۰۹)، گشود = گشوده شد (۳/۱۱۸)، منکوه = نکوهش مکن (۸/۳۳۵).

و صفت فاعلی و مفعولی مانند: آرامنده = آرام گرفته، ثابت (۸/۴۹۲)؛ آرامنده = آرام گرفته، ثابت (۲/۴۹۸)؛ آموزاننده = آموزش دهنده (۱۰/۱۲۵)؛ اندیشنده = متفکر (۱۰/۳۸۱)، بشولیده = آشفته (۶/۳۰۰)، پرسنده = پرسش کننده (۱/۵۱۱)، جنباننده و

جنبیده = محرک و متحرک (۲/۶۲۲)، زایاننده = به وجود آورنده (۱۱/۴۱۲)؛ شناسا (۵/۳۳۹)، طرازنده (۱۶/۷۱۸)، فرماینده = فرمان دهنده (۱۵/۳۷۹)؛ ماننده = شبیه (۱۱/۴۱۲)؛

گاه نیز آنچه را امروزه بگونه ساده بکار می‌بریم بابا بگونه مرکب بکار برده، برای نمونه «ترسیده شدن» بجای ترسیدن (۲/۴۹۹) یا «ترسیده نشود» بجای «نترسد» (۵/۳۷۱)؛ یا «ساخته کند» بجای «بسازد» (۶/۳۷۸).

اینک فهرست‌گونه‌ای از لغات و ترکیبهای کم‌کاربرد:

– لغات کم‌کاربرد

الهیان = عارفان (۱۶/۶۳۳)، انجامش = پایان (۱۵/۱۰۸)، اندیشه‌کاری = اندیشیدن (۱/۶۳۳)، اندیشه‌گر = اندیشنده (۱۸/۶۳۲)، بزه = گناه (۱۰/۳۱۷)، بخاصه = مخصوصا (۱۳/۲۶۰)، بوشن = وجود، هستی (۴/۴۷۷؛ ۱۴/۳۰۶)، پاگاه (۱۱/۱۰۹)، پختیدن = پختن (۱۷/۱۸۴)، پخشیده = کوفته و له شده، (۱۴/۳۷۴) تفه‌ی = (۹/۱۹۹)، تکاب = (۱۰/۶۹۴)، تنومند = دارای تن (۱۵/۶۳۳)، تنیده (۱۰/۱۹۹)، چند = بخشی از (۷/۲۰۷)، چنین‌ها (۱/۴۹۹)، خستو = معترف، معتقد (۱۹/۱۲۹)، درآینده و بازگردنده = رغبت‌کننده و روگرداننده (۱۵/۳۶۶)، درازا = درازی (۱۲/۴۹۷)، درزی = خیاط (۱۲/۳۶۴)، درنگیان = مقیمان (۱۳/۸)، دروغ‌نمای = دروغین (۶/۶۸۷)، درونیان و برونیان (۱۲/۷۱۴)، دوسد = چسبد، پیوندد (۴/۴۱۰ و ۱۸)، دوسنده = چسبنده، پیوندگیرنده (۵/۴۱۰)، رادی = بخشندگی (۲۰/۴۹۸)، راست‌خیز = رستخیز (۱۸/۲۳۶)، ردادی = جانداختن استخوان‌های در رفته، رش = (۱۰/۶۹۴)، رنجاننده / رنجاندگی (۲۱/۲۲۲)، رنجگی = بیماری (۱۸/۷۱۹)، روشنان = خردمندان (۱۶/۶۳۳)، زفتی = بخیلی (۲۰/۴۹۸)، زودا = بزودی (۱۰/۱۵۰)، ستبرا = ستبری (۱۲/۴۹۷)، سدیگر = سوم (۱/۳۱۳)، سرو = شاخ (۱۴/۵۵۰)، سگالندگی / سگالنده = اندیشه / اندیشنده (۱/۶۳۳)، سمرگویان = قصاصان (۹/۳۶۶)، فرماینده = فرمان‌ده (۱۵/۳۷۹)، گریوه = برزخ، گردنه (۵/۳۰۰؛ ۵/۳۱۲)، گش = خلط صفرا و سودا (۱۴/۱۱۶)، مترکب = مرکب (۵/۱۹۳)، مزدگان = مزدگانی و بشارت (۱۳/۳۱۶)، مجبری = شکسته‌بندی، میانین = وسطی (۳/۹ و ۵)، میراندن = مرده ساختن (۴/۱۱۷)

– ترکیب‌های کم‌کاربرد

آرزوت خاست/آرزو خاست تو را = آرزو کردی (۸/۳۷۱ و ۱۴)، آهنگ جستن = قصد کردن (۷/۳۷۹)، استخوان خرما = هسته خرما (۱۵/۲۸۷)، این چه = این که (۱۲/۱۱۸)؛ ۳/۱۱۶، بازدید = پدید (۱۱/۷۱۶)، باز زدن = باز داشتن و ترساندن (۴/۳۷۱)، باشد که = ممکن است (۱۲/۵۷)، بر این اندازه = بدین گونه (۲/۳۲۵)، بر یک‌سو باش = کناره گیر (۳/۳۵۰)، بس کردن = بسنده کردن، قناعت کردن (۷/۱۱۴)، بسنده داشتن = پسندیدن: «به خود بسنده دارید» = برای خود می‌پسندید (۱۸/۱۱۴)، به پایان کشید = به پایان رسید (۱۴/۱۱۳)، به چیزی ایستادگی نمودن = بدان پرداختند، بدان قیام نمودن (۱۴/۱۹)، بدست کن = بدست آور (۱۰/۳۸۳)، به سنگ درنیايد = وزن و وقار نداشته باشد (۱۷/۶۹۴)، به یک معنی رانده‌ایم = به یک معنی به کار برده‌ایم (۱۱/۶۵)، پاداش کردن = پاداش دادن (۸/۱۳۱)، پاسخ‌آراستن = پاسخ گفتن (۳)، پاسخ گزاردن = پاسخ دادن (۱۹/۵۱۰)، پس پشت کردن (۳۸.۱۳)، پشت پا زدن = رها کردن، کنار نهادن (۷/۶۸۶)، پیش باز شدن (۷/۳۹)، پیشی کردن = پیش افتادن، پیشی گرفتن (۳/۱۱۹؛ ۱۶/۴)، پی ... داری = پی گرفتن و دنبال کردن (۱/۷۲۳)، تا بوک = تا بلکه (۵/۶۸۶)، چاشنی برداری = بهره‌گیری (۹/۷۱۱)، چشمه ترازو (۱۶/۵۰۵)، دراز درکشیدن = طول دادن (۵/۶۹۱)، در گردیدن = انقلاب (۶/۱۶۵)، دلیل کردن = دلالت کردن (۵/۵۰۶)، راستاراست = درست، دقیقا (۵/۱۵۹)، راه کرای = کرایه و خرج راه (۹/۷۱۶)، رنج برگرفتن = تحمل دشواری و زحمت (۱۹/۱۱۳)، ریخته دارد = بریزد (۸/۳۶۰)، سبب غایتی = علت غایی (۱۹/۷۹)، غذاکردن = تغذیه (۱۲/۴۱۱)، فرا رسیدن به = فراگرفتن (۵/۵۸۶)، فراگیری = بر داری، بگیری، (۱/۱۶۲)، فرهنگ دادن = فرهیختن و پاک ساختن (۱۵/۱۲۰)، فزایش گیرد = افزون شود (۱۱/۷۱۰)، لا بل = نه بلکه (۶/۷۲۴)، نخست‌ترین = نخستین (۱۰/۱۵۹)، هر برخی = هر بخشی (۱۰/۲۹۵)، هر چون که خواهد = هرگونه که خواهد (۱۹/۲۷۵)، همپشت شدن (۱۶/۶۹۰)، هم‌چند = برابر (۱۵/۵۷)، هم‌چندان = آن اندازه (۱/۱۵۱، ۱/۱۴۲)، هم‌گونه = همانند (۱۷/۳۰۶)، یازان شدن = رفتن، مایل شدن (۱۶/۶۸۶)، یک از پس دیگر = از پس یک دیگر (۹/۷۲۷؛ ۲۰/۱۵۶)، یک بدیگر = بیک دیگر (۲۷۲).

واژه‌های فریبنده

مقصود از واژه‌های فریبنده یا فریبکار – که ساخته استاد احمد سمیعی است – (سمیعی، ۱۳۷۶، ص ۱۳۱) واژه‌هایی است که در گذر زمان معنی آنها دگرگون شده بی آنکه ساخت و صورت زبانی و ظاهری آنها دگرگون گردد. به سخن دیگر واژه‌هایی که در گذشته

بمعنی یا معانی ویژه‌ای بکار میرفته‌اند و امروزه در معنی یا معانی دیگری بکار میروند و جا افتاده‌اند. و از آنجا که امروزیان با معانی امروزیین چنین واژگانی خو گرفته‌اند، چون آنها را در نوشته‌ها و سروده‌های پیشینیان - که معنی دیگری دارند- ببینند و بخوانند، ناخواسته و ناخودآگاه معنی امروزیینشان را بیاد می‌آورند و همین رهنز آنان می‌گردد و زمینه می‌شود که چه بسا از درک و دریافت مقصود گوینده و نویسنده دور مانند یا به بیراهه روند.

چنین لغاتی در نوشته‌های بابا افضل نیز مانند دیگر نوشته‌های پیشینیان نمونه‌های فراوان دارد که گاه برخی از آنها که در گذشته نیز چندان کاربرد نداشته‌اند، بسیار فریبنده‌اند و کاربردهایی ویژه و تأمل برانگیزند. برای نمونه واژه «انداختن» که امروزه در معنی «افکندن» جا افتاده، در زبان باباافضل بارها در معنایی نزدیک به اندازه‌گیری، سنجش، نقشه، طرح، تدبیر، تقدیر و در یک کلمه «مهندسی» و کارهایی که یک مهندس می‌کند، بکار رفته است. واژه‌های «سختن»، «ساختن» و «تقدیر» را نیز بهمین معانی بکار برده است، چنانکه در این نمونه‌ها:

- «بدانکه زمان اندازه‌ای بود که جنبش و گردش به وی ساخته و انداخته‌اند» (۱۷/۲۸۸). «سخته و انداخته‌اند» یعنی سنجیده‌اند و اندازه‌گیری کرده‌اند.

- «[جسم] گوهری است بر سه اندازه ساخته و انداخته: درازی و پهنی و ستبری» (۱۱/۱۱). «ساخته» یعنی نظم و سامان یافته و «انداخته» یعنی طراحی و تنظیم گشته.

- «استوارترین کارکنان آن است که در کار نشود الا پس از اندیشه و انداخت» (۱۶/۱۲۰). «انداخت» یعنی سنجش، حساب و کتاب، و طرح و نقشه.

- «خدای - عزّ و جلّ- چنانکه کار به فلک و ارکان کند، تقدیر و انداخت کار به انفس چهار کند که باطن جهانند» (۱۰/۲۷۹). «تقدیر و انداخت» یعنی طرح و نقشه و مهندسی.

نمونه دیگر واژه «بخشیدن» است که امروزه در معنی داد و دهش و عطا، و چشم‌پوشی و گذشت کاربردی جاافتاده دارد و بابا بارها آنرا در معنی بخش کردن و قسمت نمودن بکار برده است، چنانکه در این نمونه‌ها:

- «این نامه را به سه گفتار بخشیدیم» (۱۵/۵۵). «بخشیدیم» یعنی بخش کردیم.

- «مرکب و کثیر [را] هم بر این نسق باید بخشید» (۱۹/۵۹۳). «باید بخشید» یعنی

باید بخش کرد.

- «درازا را از یکروی توان بخشید و پهنا را از دو روی و ستبرا را از سه روی»

(۱۲/۴۹۷). «توان بخشید» یعنی میتوان بخش کرد.

نمونه دیگر واژه «در» است در معنی باب، بخش و فصل کتاب: «گفتار نخستین ... و آن ده در سخن است: در اول اندر آنکه...» (۱/۵۶)، که افزودن آن به «سخن» نیز کاربردی ویژه و ناآشناست.

اینک فهرست گونه‌های از واژه‌های فریبنده در نوشته‌های بابا:

آراسته = آماده و مستعد (۳/۹۸)، آرایش = نظم و سامان (۱۳/۳۷۸)، آرزو = قصد (۵/۴۷۷)، آلودگی = آمیختگی (۳/۱۹۶)، آهستگی = حزم و احتیاط (۱۷/۱۲۰)، ارزانی = شایسته و لایق (۱۳/۶۸)، استواری = یقین (۱۴/۱۱۳ و ۱۶)، اگر = خواه (۴/۲۰۹)، الا = مگر این‌که (۱۷/۱۲۱)، ایستاده = موجود (۳/۵۰۴)، بآیین = دیندار (۷/۸۳)، باز = به، به سوی (۱۴/۲۶۴)، باز ندارد = وا ندارد، وادار نسازد، نگمارد (۱۲/۱۰۷)، باز گذاشتن = رها کردن (۵/۱۱۷)، بازراندن = بیان کردن (۱۳/۵۹۷)، برخاست = از میان رفت (۱۱/۳۱۸)، برخیزد = از میان رود (۵/۳۱۸)، برداشتن = بالابردن (۸/۳۱۷)، بنماید = بتابد و نموده شود (۷/۲۴)، بویا = بودار (۱۰/۱۹۹)، بی آگهی = ناآگاهی (۷/۱۵۱)، بی اندام = کهنه و فرسوده (۱۹/۳۷۵)، بی درنگ = ناپاینده (۱۵/۱۹۹)، بیرون آمدن = خروج کردن (۱۴/۹۴)، پاییدن = ادامه یافتن (۱۸/۱۱۸)، پرسش = تعزیت (۷/۰۶)، پروردگار = پرورنده، مربی (۳/۶۹۰)، پژوهندگان = خواستاران (۱۰/۵۵)، پیوست = پیوسته، همواره (۴/۳۴۱)، تافته = نورانی (۷/۱۷)، تافته کردن = بخشم آوردن (۲۰/۳۳)، تنومند = دارای تن (۴۶۳)، جز مردم = نامردم، غیر انسان (۱۰/۶۰۱)، جمله و پاره = کل و جزء (۱۸/۱۱۷)، چندی = برخی (۷/۱۵۶)، خداوند = دارای، صاحب (۱۲/۷۲۰)، دانشجو = دانشمند: «دانشجویان اختری آن را [= فلک را] بر دوازده بخش انگاشته و نهاده اند» (۴/۱۵۹)، درازدستی = بی پرهیزی (۷/۶۸۶)، در شمار نیاید = قابل مقایسه نیست (۶/۹)، دیگرگونه = گونه دیگر، گونه دوم (۱۹/۵۶)، راننده = برنده چیزی بسویی (۱۹/۳۵۰)، رستگاری = رهایی و خلاص (۷/۱۸)، رهبری کردن = دلالت کردن (۱۸/۵۰۶)، زیبا = زیننده، شایسته (۶/۳)، سرجمه = سرجمع (۸/۲۸۸ و ۱۱)، سزا و ناسزا = مفید و مضر، موافق و ناموافق (۱۵/۹۱)، شکافته = مشتق (۱۰/۸۶)، شمع = موم (۱۳/۴۱۳)، فرهنگ = اخلاق (۳/۶۱)، کوب و کوفتگی = مصیبت و بلا (۷/۰۶)، که = از (۱۴/۷۶)، گذشتن = درگذشتن = مردن (۱۰/۱۱۳)، گردش = حرکت دوری (۱۴/۷۱)، گردنده = ناپایدار (۱۵/۳۵)، گشودگان = آنان که زندانی نیستند (۲۰/۳۰۹)، گشوده = خالی (۷/۷۲)، مستحیل = گداخته (۱۳/۷۰۸)، مشروح = گشاده (۱۱/۲۴۶)، مطبوعات = موجودات طبیعی (۱۴/۹۹، ۱۳/۳۰۸)، مقدّر = دارای مقدار، محدود (۱۱/۸۸)، میانه = واسطه (۱۵/۱۲۴)، نامردم = حیوان (۱۴/۳۲۱)، نشان = ظاهر (۸/۳۹)، نگارنده = نقاش (۵/۳۳۲)، نیز = دیگر (۱۸/۳۰۵)، ویژه شدن = پاک شدن (۴/۱۱۷)، همه و پاره = کل و جزء (۲۰/۳۸۱).

شکل کهن یا گویشی واژه‌ها

یکی از دگرگونیهای زمانی و مکانی زبان، دگرگونیهایی است که در ساختار واجی برخی واژه‌ها روی میدهد و شکل گویشی و گفتاری آنها را دگرگون میسازد. این دگرگونیهای واجی نیز گاه در محور جانشینی روی میدهند یعنی یک واج جای دیگری مینشیند مانند نشستن «ل» بجای «ر» و دگرگون ساختن «دیوار» به «دیوال»؛ و گاه در محور همنشینی، یعنی جابجایی و پس و پیش شدن دو واج همنشین، مانند جابجایی دو واج «ف» و «ق» و دگرگون نمودن واژه «قفل» به «قلف». گاه نیز این دگرگونیها از رهگذر کاهش و سایش واجی پیش میآید مانند دگرگون شدن «اومید» به «امید». باری در نوشته‌های باباافضل نیز نمونه‌هایی از این‌گونه کاربردهای کهن یا گویشی واژه‌ها دیده میشود. برای نمونه واژه‌های کم‌شناخته و کم‌کاربرد «دوسد» و «دوسنده» در این عبارت:

«گفت از برای دفع این سخن که: غذا به غذاکننده باز دوسد و در او بماند و نیست نشود، و زیت به آتش باز دوسد و در جسم آتش بنماند؛ پس غذا استحالت چیزی است با چیزی با وی دوسنده و باقی در او که بدان بیفزاید و ببالد» (۳/۴۱۰). گفتنی است که ریشه «دوسد» و «دوسنده»، «دوسیدن» است که بعدها با دگرگونی در هر دو محور جانشینی و همنشینی، بگونه «چسبیدن» درآمده است. یعنی «د» آن «چ»، و «و» آن «ب» شده و بگونه «چسبیدن» درآمده و سپس با جابجایی «ب» و «س» چسبیدن شده است. این نیز گفتنی است که بابا در عبارت یادشده «دوسیدن» را بمعنی پیوندخوردن و یکی شدن چیزی با چیزی بکار برده است.

نمونه دیگر واژه بسیار کم‌کاربرد «درغوش» است در عبارت «هرگه از وی توانگری جویی درغوشی‌ات بیفزاید» (۱۵/۳۵۹) که بگونه‌های «درغوش» و «دریوش» نیز در گذشته و در برخی گویش‌ها کاربرد داشته و سپس‌ها بگونه «درویش» در آمده است.

اینک نمونه‌هایی دیگر از این‌گونه واژه‌ها در نوشته‌های بابا:

اسپ = اسب (۵/۳۷۸)، انده‌مند = اندوه‌مند (۱۴/۳۵۹)، اومید = امید (۸/۱۵۰)، ایستیدگان = ایستادگان و پایداران (۱۰/۱۸۹)، بتترین = بدترین (۱۹/۱۵۰)، بزبان = وزان (۴/۱۵۰)، بیران = ویران (۱۹/۳۶۲)، بیرانی = ویرانی (۸/۲۷۹)، پول = پل (۶/۱۱۸)، دشخوار = دشوار (۱۲/۳۶۴)، داند = تاند = تواند (۱۲/۵۵)، دوستار = دوست‌دار (۱/۶۹۹)، دؤم = دوم (۱۳/۵۰۵)، زوان = زبان (۷/۳۱۰)، سیؤم = سوم (۱۸/۵۰۵)، فریشته = فرشته (۲۰/۵۰۶)، فیروز = پیروز (۸/۱۵۳)، غربیل = غربال (۶/۳۵۸)، فیله = پیله (۱۲/۷۲۵)، کژ = کج (۷/۳۱۰)، نبشتن = نوشتن (۱۳/۴۹۸)، نبیسنده = نویسنده (۹/۸۴)، (۱۷/۱۴۹)

ب: سطح صرفی**ترکیبهای زیبا**

از چیزهای چشمگیر در نوشته‌های بابا ترکیبهای زیبا و دلنشین بسیار و گاه کم‌شناخته و کم‌کاربرد است که از یکسو نوشته‌های او را استوار و زیبا ساخته و از دیگرسو توانا و رسا. ترکیبهایی که امروزه نیز میتوانند سرمشقهای کارسازی در واژه‌سازی باشند. برای نمونه ترکیب زیبایی «الهی نامه» بمعنی قرآن در این عبارت: «مردم را دو روی است یکی روی جسمانی و گذرنده ... که در الهی نامه میگوید: کل من علیها فان» (۸/۳۰۳)؛ و یا ترکیب زیبایی «فرمان خدای» بمعنی فرمانده در این نمونه: «و عقل نظری فرمان‌خدای عقل عملی است و عقل عملی فرمان‌ده بر نفس حیوانی» (۹/۲۳)؛ و یا ترکیب زیبایی «شاید بودن» بمعنی امکان در عبارت: «و معنی لفظ امکان شاید بودن است» (۱۴/۲۸). این گونه ترکیبها که بیشتر اسم مرکب یا صفت مرکبند، بشیوه‌های گوناگون ساخته شده‌اند:

- با اسم و صفت مانند:

اول‌حال (۱۶/۶۹۷)، بزرگ‌حسرت‌تر (۹/۳۸۴)، بسیار‌دعا (۵/۶۵۶)، به‌گزین = به‌گزینی (۶/۶۹۶)، خوار‌مایه (۹/۰۱۰۵)، تیز‌نفوذ (۱۵/۷۰۳)، دراز‌آهنگ = طولانی (۱۰/۶۹۸)، درست‌صنعت (۳/۳۸۴)، درست‌مزاج (۱۵/۳۲۱)، دوم‌حال (۱۷/۶۹۷)، روزافزون (۷/۱۱)، سپیدلون (۱۹/۳۷۹)، ستبرساق (۸/۱۷۶)، سردسیر (۹/۷۰۰)، سست‌بیخ (۷/۱۷۶)، سست‌نیرو (۵/۳۵۹)، سهوکار (۱۴/۰۳۸۴)، شتاب‌آهنگ (۲۳)، قوی‌شاخ (۸/۱۷۶)، گرمی‌نهاد (۸/۶۹۷)، گردنده‌حال (۱۴/۳۰۸)، متفاوت‌بُعد (۱۴/۱۵۸)، محکم‌کنش (۳/۳۸۴)، مخالف‌کار (۱۶/۱۲۵)، مخالف‌گوهر (۱۶/۱۲۵)، مختلف‌مقدار (۱۴/۱۵۸)، نیکوگمان (۳۹)، نیوشنده‌گوش (۷/۳۹)، یابنده‌هوش (۷/۳۹).

- با اسم و پسوند، مانند:

انجمن‌گاه (۷/۶۹۲)، اندوهگن (۲۰/۳۸۰)، اندوهمند (۸/۱۲۱)، اندیشناک (۸/۲۰۷)، بیخاور (۸/۱۷۶)، جنگ‌گاه (۱۳)، دیده‌ور (۳۶۶)، شوخگن (۱۳/۳۷۰)، غمگن (۲۰/۳۸۰)، هراسگین (۳۵۱).

- با صفت مفعولی، مانند:

بازرستان (۷/۳۷)، باززده شدن (۵/۳۷۱)، بیدار‌کرده (۱۳/۴)، بیم‌خوردگان (۴/۳۵۰)، بینش‌رسیدگان (۱۲/۲۵۹)، ترس‌زدگان (۳/۳۵۰)، خردکاسته (۱/۳۳۶)، ره‌دانسته (۱۶/۳۶۵)، زنگار‌خورده (۷/۳۵۸)، زنگار‌گرفته (۱۵/۳۵۹)، سرمازده (۳/۱۵۰)، فراگذاشته =

رها (۱/۳۱۶)، کوب‌خورده (۵/۴۲۱)، گردیده‌حال (۷/۴۱۱)، مرده‌دلان (۲۷۰)، نوآمدگان (۲۴۸)، نوخاستگان (۳۹۸)، نیم‌رسیده (۴/۸)

– با دو اسم، مانند:

راه‌کرای (۹/۷۱۶)، سال‌گردش (۵/۳۱۴)، سبع‌خوی (۷۲۰)، بهیمه‌طبع (۷۲۰)، کم‌بیشی (۱۰/۱۷۶)، مال‌فزونی = ثروت‌اندوزی (۸/۷۲۸)،

صفت فاعلی مرکب مرخم

آنچه را دستوریان صفت فاعلی مرکب مرخم نامیده‌اند و خود گونه‌ای از اسامی مرکب است، در نوشته‌های بابا بسامدی چشمگیر دارد. در این گونه صفت‌ها بابا بیشتر از دو هسته «جوی» و «پذیر» بهره گرفته است. با «پذیر» مانند:

پندپذیر (۷۶)، تباهی‌پذیر (۱۹/۴۰؛ ۲۰/۱۰۸)، زوال‌پذیر (۶/۶۸۱)، سیاست‌پذیر (۱۰/۳۷۹)، عکس‌پذیر (۱۰/۵۳۳)، فرمان‌پذیر (۱۵/۳۷۹)، کارپذیر (۱۷۹)، کنش‌پذیر (۱۰/۴۲)، وجودپذیر (۲۲۴)،

و با «جوی» مانند:

تباهیجوی (۱۶/۳۴)، دانشجوی (۷/۴۱)، راستجو (۱۵/۱۴۱)، زوالجوی (۱۹/۴)، غذاجوی (۴/۴۱)، فرهنگجویان (۱۳/۳۶)، فضیلتجوی (۵/۷۱۰)، کارزارجوی (۷/۱۲۰)، گریزجوی (۳۵۱)، مخاطره‌جوی (۷۲۴)،

اینک نمونه‌هایی دیگر با هسته‌هایی دیگر:

آفت‌اندوز (۸/۴۴)، آگهی‌طلب (۷/۴۱)، بدساز = ناسازگار (۱۳/۶۸۵)، بقاشناس (۷۲۳)، تیزگرد (۱۵۹)، جسم‌نگار (۱۶/۷۱۸)، جهانسوز (۷۴۱)، چهره‌گشای (۸/۶۹۲)، خاکنشینان (۱۳/۷۱۱)، دام‌شناس (۳۳۸)، دانش‌آزمایان (۲۵۹)، دانشپژوه (۴/۰۶۹۶)، دانش‌نشناس (۷۴۲)، دروغ‌زن (۳/۱۲۸)، دروغ‌نمای (۱۱/۳۳۷)، دشمن‌اندوز (۱۶/۳۴)، دعوی‌دار (۱۱/۱۲۱)، دست‌آویز (۱۳/۶۹۰)، دلاویز (۱۱/۶۹۵)، دیرگذر (۳/۳۸۰)، راست‌بین (۱۵/۷۰۳)، رنگ‌آمیز (۷۱۰)، رنگ‌بین (۷۱۰)، زودگذر (۱/۳۸۰)، شادیفزای (۷/۶۸۷)، صورت‌نمای (۱۵/۳۰۸)، طرب‌انگیز (۱۱/۶۹۵)، غرورده (۱/۳۳۶)، مددیاب (۲/۳۵)، ملالت‌افزای (۱۲/۳۷۰)، نیرویاب (۹/۱۲۳)، نیکخواه (۵/۷۱۱)، نیکویی‌شناس (۲/۸۳)، وحشت‌انگیز (۱۱/۶۹۵)، وجودبخش (۲۲۴)،

اسم مصدر یایی

یکی از زیاترین و کارسازترین شیوه‌های واژه‌سازی، ساختن گونه‌ای اسم مصدر است با افزودن «ی» به پایان اسم یا صفت (← طباطبایی، ۱۳۸۲، ص ۸۶)، شیوه‌ای که بابا افضل بفروانی و بسامد بسیار بالا از آن بهره گرفته است و نمونه‌های بسیاری از چنین اسم مصدرهایی را در نوشته‌های خویش بکار برده است. نمونه‌هایی که برخی از آنها ساخته خود او مینمایند، چنان که برخی از آنها بویژه برای امروزیان نو و ناآشنا مینمایند. اینک فهرست گونه‌ای از آنها:

استادکاری = مهارت (۱۴/۷۱۱)، بالغی (۱۹/۳۱۹)، بددلی = ترس (۲/۳۵)، بدکاری (۲۰/۱۲۶)، برابری = روبروی هم بودن (۱۲/۱۶۰)، برابری و نه برابری = تساوی و عدم تساوی (۱۷/۵۹۱)، بهی (۱۳/۳۵)، بی‌آغازی (۸)، بی‌اعتدالی (۱۴)، بی‌انجامی (۰۸۸)، بی‌پرهیزی (۶/۸۵)، بیراهی (۸/۳۱۶)، بیسامانی (۶۰۶)، بیفرمانی (۶/۸۶)، بیهوده‌کاری (۹/۱۲۴ و ۵/۷)، پسندیدگی (۶/۸۷)، پیشی = اولیت و تقدم (۱۰/۲۹۰)، تازه دلی (۶/۹۸)، ترسندگی (۲۰/۲۱۹)، تفهی = (۹/۱۹۹)، تمامی = کامل بودن (۱۹/۰۳۰)، تیزی و تفهی (۹/۱۹۹)، تیزتکی (۶/۸۹)، جسمی = جسم بودن (۷/۲۱۳)، چرابی (۱۷/۴۷)، چشندگی (۳۵۷)، چونی (۱۷/۴۷)، چهارسویی = تربیع (۵/۱۲)، (۱۵/۶۰۵)، حقگزاری (۳/۶۹۳)، خالی = خالی بودن (۹/۱۵۴)، خندناکی (۱۹۷)، خواستاری (۲/۳۳)، خوبکاری (۱۲۵)، دانندگی (۵/۷۴)، درازدستی (۶/۸۵)، درختی = درخت بودن (۶/۱۹۶)، درزی = خیاطی (۱۲/۳۶۴)، دروغزنی (۳/۱۳۱)، دلیلی = دلالت (۳/۵۰۶ و ۱۵)، دویی (۲۰/۱۶۹)، رادی (۲۰/۲۱۹)، راستکاری = درستکاری (۱۳/۱۲۷)، رنجگی (۷/۱۹)، رنجیدگی (۲۲۲)، روزبھی (۱۸/۶۹۴)، رویندگی = رشد و نمو (۴/۱۹۶)، زشتکاری (۲۱/۱۲۵)، زفتی (۲۰/۲۱۹)، ستبری (۱۱)، شوخگنی (۱۱/۳۳۲)، طاعت‌داری (۸/۳۵۶)، طالب‌علمی (۴/۱۲۱)، طفلی (۱۹/۳۱۹)، عالمی = دانایی، عالم بودن (۴/۲۹)، فاعلی = کنندگی (۲/۷۹)، فروتری (۱۴/۲۸)؛ ۱۴/۱۵۱؛ ۱۹/۱۵۲، فصادی (۱۵۲)، کارپذیری = انفعال (۱۲/۱۸)، کارسازی (۱/۳۷۹)، کارگزاری (۱۰۷)، کارگری = فاعلیت (۱۲/۱۸)، کامگاری (۱۱/۳۱۶)، کجایی (۲۰۵)، کردگی = فعل (۴۲)، کم‌بیشی (۱۰/۱۷۶)، کم‌مایگی (۱۳/۶۹۲)، کنش‌پذیری (۱۰/۴۲)، کیی = زمان‌داری (۱۰/۴۸۷)، گذرندگی (۶۳۳)، گزاینندگی = آزاررسانی، \neq نوازندگی (۱۲/۲۰۰)، گشادگی (۹/۱۵۴)، کنندگی (۱۱/۷۹)؛ ۱۱/۱۲۴، گوهری = گوهر بودن (۷/۲۱۳)، ماندگی = خستگی (۲۲/۱۶۸)، محتالی (۲۱/۲۱۹)، مجموعی = مجموع بودن (۱۷/۱۵۳)، مردمی = مردم بودن (۷/۲۱۳)، مشغولی (۳۰۲)، معقولی (۷۹)، مقابلی (۴۷۸)، مهی = سروری (۱۸/۶۹۴)، میرندگی (۶۳۳)، ناباکی (۲/۳۵)، ناداشتی = تهیدستی (۱۷/۴۶۴)، نایابندگی (۱۸/۱۵۰)،

نخستی = اولیت (۱۰/۲۹۰)، نزاری (۵/۱۱۳)، نشناسی = نادانی (۶/۲۸۴)، نشستگی (۲۲۲)،
نگوساری (۳/۳۱۰)، نیکوعاقبتی (۴/۳۶۳)، هم‌رنگی = همسانی (۱۳/۱۲۵)، هنروری
(۱۳/۶۹۴)، هواجویی (۱۲/۱۲۴)، یابندگی = درک و دریافت (۱۵/۳؛ ۱۰/۳۰).

«ب» صفت‌ساز

یکی از شیوه‌های واژه‌سازی، ساختن گونه‌ای صفت است با افزودن «ب» به آغاز اسم. «ب»
«ای که» «ب» صفت‌ساز نام گرفته است از اینرو که اسم را صفت می‌سازد. این شیوه که
امروزه چندان زایا و پرکاربرد نیست، در نوشته‌های بابا کاربرد چشمگیر دارد و با آن
نمونه‌های خوب و زیبایی ساخته شده است، نمونه‌هایی که می‌توانند سرمشق امروزیان نیز
باشند. اینک آن نمونه‌ها:

بآیین = دیندار (۷/۸۳)، باحکام = استوار، محکم (۱۱/۶۹۶)، بانبوه = فراوان (۳/۶۹۵)،
باندازه = دارای اندازه، محدود (۴/۴۰؛ ۱/۱۵۷؛ ۱۱/۴۹۸)، باندروای = (۴/۲۹۶)، بجای =
سزاوار (۶/۱۲۱)، بحقیقت = حقیقی (۳/۲۹۲؛ ۱۳/۱۵)، بدرد = دردمند (۱۴/۳۳۵)، بدرست
= درست (۱۱/۳۳۷)، بدروغ = دروغین (۱۸/۶۹۰)، براحت = آسوده (۱۴/۳۳۵)، بزیادت =
بسیار (۷/۲۳)، بزیور = آراسته، مزین (۹/۶۹۵)، بسنگ = سنگین (۱۷/۶۹۵)، بشرح =
مشروح (۱۷/۷۳)، بشکوه = شکوهمند (۴/۶۹۶)، بکمال = کامل (۱۳/۳۳)، بنظام = بسامان
(۱۴/۱۸۵؛ ۱۰/۷)، بنیرو = نیرومند (۱۹/۱۱۵؛ ۱۶/۳۹؛ ۳/۶۹۵)، بیقین = مطمئن
(۴/۵؛ ۱۶/۳۷۶).

ترکیبهای عطفی

مقصود از ترکیبهای عطفی دو یا چند واژه‌اند. خواه اسم یا صفت یا فعل یا ... که با
حرف عطفی در میان از پی هم بیایند. گونه‌ی ویژه‌ای از این ترکیبها که ما آنها را ترکیب
عطفی-توضیحی مینامیم، در نوشته‌های باباافضل بسامد بسیار بالایی دارند. و ترکیب
عطفی-توضیحی یعنی از پی هم آمدن دو یا چند اسم یا صفت یا فعل که هم‌معنی و
مترادف یا نزدیک به مترادف باشند. این گونه ترکیبها اگر درست و بجا بکار روند،
کارکردهایی بلاغی و هنری نیز دارند، هرچند شاید کسانی آنها را حشو و زیاده‌گویی
بشمارند. کارکردهای بلاغی آنها نیز یکی این است که معنی سخن را تأکید و تقویت
میکنند؛ دیگر اینکه موسیقی سخن را گوشنوازتر و دلپذیرتر می‌سازند و سوم این که بیشتر

بویژه آنجا که یکی از آنها ناشناخته‌تر است و دیگری شناخته‌تر، نقش روشنگری و توضیحی نیز دارند و ابهام‌واژه ناشناخته را از میان می‌برند. بابا را به این شیوه چندان شیفتگی است که گاه چندین نمونه از آنها را پیایی می‌آورد چنانکه در این عبارت: «بیداران و هشیاران را فهم و درایت و بصیرت و هدایت در ترقی و زیادت باد» (۱۳/۴۶) باری، اینگونه ترکیبها در سخن بابا افضل، بیشتر دو اسمند و گاه دو صفت و کمتر دو فعل. اینک فهرستی جدا جدا از اینگونه ترکیبها:

هر دو عربی:

تزکیه و تصفیه (۶۸۹)، تسویه و اعتدال (۶۸۷)، تفریق و تمییز (۷۰۲)، جلیس و ندیم (۵/۶۶۰)، خطا و زلل (۶۸۵)، سائیس و مدبر (۴/۳۷۹)، شقاوت و ادبار (۹/۷۱۵)، شهوات و لذات (۶۸۵)، صحت و سلامت (۶۸۵)، صدق و صواب (۶۸۵)، طلب و بحث (۶۸۸)، عوض و بدل (۷/۱۰۲)، فلاحت و زراعت (۲/۲۵۰)، لذت و شهوت (۶۸۷)، محامد و مآثر (۱/۶۹۸)، محفوظ و محروس (۹/۶۹۲)، مداومت و ادمان (۶۸۹)، مشروح و مفصل (۷۱۱)، معایب و مثالب (۱/۶۹۸)، مغایر و مباین (۷۰۳)، مقاطع و مفاصل (۷۰۳)، مقصد و مقصود (۶۸۸)، مقصود و مطلوب (۵/۷۱۶)، منفصل و منقطع (۷۰۶)، منهدم و مندرس (۱۰/۶۹۰)، مؤبد و مخلد (۸/۷۱۲)، هلاک و بوار (۶۸۵)، یک منوال و یک نسق (۷۰۳)،

هر دو فارسی:

آراسته و پیراسته (۸/۳۶)، آغاز و نخستی (۲۰/۲۹۰)، آگهی و یابندگی (۱۴/۱۴)، اندوخته و ذخیره (۱۳/۰۶۹۸)، اهرمنی و خودکامی (۹/۲۹۷)، بایستگی و ناچاری (۱۵/۴۸۹)، بندگی نمودن و فروتن شدن (۵/۳۷۹)، بند و پیوند (۱۳/۳۴۱)، پرستد و خدمتش کند (۱۴/۳۷۸)، پرورش و آرایش (۱۲/۶۰۱)، پرهیز و گریز (۱۳/۶۸۵)، پرهیزیدن و پاک شدن (۱۱/۳۳۲)، تباهی و ناپایندگی (۱۳/۹۹)، جدا و پیدا (۷/۵)، جنبش و گردش (۱۷/۲۸۸)، درازدستی و بی‌پرهیزی (۶۸۵)، زدوده و پالوده (۹/۳۶)، سخت و فسرده (۷۰۸)، سخته و انداخته (۱۷/۲۸۸)، سروری و مهی (۱۸/۶۹۴)، شادی و تازه‌دلی (۶/۹۸)، شتاب و بی‌شکیبی (۹/۱۰۳)، کشنده و کوشنده (۱۵/۳۴)، کوشش و روش (۱۳/۳۶)، کوشش و کشش (۶/۳۴)، گرفتاری و بند (۱۳/۰۹)، گریز و پرهیز (۸/۳۵)، مایه داری و توانگری (۷/۶۰۱)، هراس و ترس (۱۳/۱۰۱)، هراسان و بددل (۹/۱۰۱)، یافت و آگاهی (۳/۳۱۶)،

عربی و فارسی:

آلت و افزار (۷۱۵/)، اثر و پرتو (۱۹/۶۹۸)، ارادت و خواستاری (۲/۳۳، ۶۸۳/)، اصابت و رستگاری (۸/۳۷۹)، اولیت و پیشی (۱۰/۲۹۰)، اولیت و نخستی (۱۰/۲۹۰)، تدبیر و کارسازی (۱۴/۸۴)، ترتیب و آراستن (۱۲/۳۷۸)، تعطیل و بی‌کاری (۸/۳۱۶)، تفرق و پراکندگی (۱۴/۷۱۳)، تنها و جدا (۱۰/۳۸۴)، تهور و ناپاکی (۱۰/۱۰۳)، ثابت و آرمانده (۲/۴۹۸)، ثابت و آرمانده (۸/۴۹۲)، ثابت و درنگی (۸/۵۰۴)، حجاب و پوشیدگی (۵/۴۲)، حلم و بردباری (۱۶/۱۰۰)، خیال و پندار (۷/۳۰۰)، دعا و آفرین (۷۰۹/)، ذبول و پژمردگی (۹/۰۶۸۲)، ذکا و زیرکی (۹/۱۰۳)، راحت و آسودگی (۸/۳۴۴)، سیاست و کارسازی (۱۳/۷۹)، شوق و خواستاری (۱۴/۱۴)، شوق و خواهش (۴/۹۸)، صفا و پالودگی (۱۰/۶۹۷)، صنعت و استادکاری (۱۴/۷۱۱)، ضال و گمراه (۳/۳۷۲)، طبعی و گوهری (۷/۷۸)، غلیظ و فشرده (۷۰۸/)، غیریت و جدایی (۱۶/۳۷۵)، فرعی و شاخی (۱۲/۷۱)، فروغ و شاخ‌ها (۱۳/۷۱)، قسمت و بخش (۹/۴۹۷)، قصد و آهنگ (۸/۶۰۱)، مبارکی و همایونی (۱۳/۸۴)، محتاجی و نیازمندی (۶/۶۰۲)، محیط و فرازآمده (۱۱/۴)، مستعد و آراسته (۳/۹۸)، مضاف و پیوسته (۵/۳۷۹)، معطل و بی‌کار (۷/۱۵)، مفارقت و جداشدن (۲/۶۲)، مقیمان و درنگیان (۱۳/۸)، نسق و هنجار (۶۸۳/)، نشو و پرورش (۶/۷۲۴)، نظام و نوا (۱۰/۹۸)، نفرت و بیزاری (۱۴/۶۹۷).

فارسی و عربی

آرام و ثبات (۶/۳۴۴)، آرام و سکون (۸/۳۴۴)، آرزو و ارادت (۱۸/۳۷۰)، آرزو و شهوات (۶/۸۲)، آرمانده و ثابت (۲۱/۴۹۷)، آموزد و الف‌گیرد (۷/۱۰۹)، انگیزش و طلب (۴/۷۲۳)، باریکی و مشکلی (۷/۳۲)، بالیدن و نشو (۱۳/۴۱۰)، بشولیده و متفرق (۶/۳۰۰)، بهم آمدن و مرکب شدن (۱۸/۸۹)، بی‌بهره و محروم (۷/۱۳)، پندپذیر و عبرتگیر (۷/۰۶)، پیشوا و امام (۳/۲۹۲)، تن و هیكل (۷/۰۲)، جدا و متمایز (۳/۶)، جنبش و حرکت (۷/۰۸)، خواری و مذلت (۶/۸۲)، خواهش و ارادت (۳/۳۲)، دور و منقطع (۶/۸۱)، دویی و بینونت (۲۰/۱۹۲)، دیرپاب‌تر و عزیزتر (۵/۹۵)، شایستگی و امکان (۱۵/۴۸۹)، شیوه و طریقه (۴/۰۶۶۰)، عزم و آهنگ (۶/۷۱۴)، فرّ و نظر (۱۴/۲۳۶)، فرمانده و مستولی (۱۴/۳۵)، کارگاه و عملجای (۳/۱۸)، کنار و طرف (۱۵/۲۸۹)، کنار و نهایت (۴/۷۲۷)، گداخته و مستحیل (۷/۰۸)، گوهری و اصلی (۶/۸۲)، ناداشت و مفلس (۱۲/۷۱۵)، یار و ممدّ (۶/۸۱).

نتیجه:

از آنچه گذشت آشکار میشود که باباافضل کاشانی نه تنها حکیمی بزرگ و شاعری توانا که نویسنده‌ای چیره‌دست نیز هست که در روزگاری که هم نثر فارسی به آسیب تصنع و تکلف دچار شده بود و هم دانشمندان کمتر به فارسی‌نویسی روی خوش نشان میدادند، نوشته‌های خویش را به فارسی نوشت، آنهم به فارسی شیوا و رسایی که هنوز نیز خوانندگان آشنا کمتر در خواندن آن دچار مشکل میشوند و از این راه به زبان فارسی بویژه فارسی علمی و فلسفی خدمت شایانی کرد.

فهرست منابع:

- ۱- باباافضل، مصنفات، بکوشش مجتبی مینوی و یحیی مهدوی، ۱۳۶۶، تهران، خوارزمی.
- ۲- بهار، محمدتقی، ۱۳۷۰، سبک‌شناسی، چ ۶، تهران، امیرکبیر.
- ۳- خانلری، پرویز، ۱۳۶۶، تاریخ زبان فارسی، چ ۲، تهران، نشر نو.
- ۴- خطیبی، حسین، ۱۳۶۶، فن نثر، چ ۱، تهران، زوار.
- ۵- صفا، ذبیح‌الله، ۱۳۵۵، تاریخ ادبیات در ایران، چ ۲، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۶- طباطبایی، علاء‌الدین، ۱۳۸۲، اسم و صفت مرکب در زبان فارسی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- ۷- طباطبایی، علاء‌الدین، ۱۳۸۲، صفت فاعلی مرکب مرخم، در نامه فرهنگستان، ش ۲۲.
- ۸- معین، محمد، ۱۳۶۷، مجموعه مقالات جلد دوم، تهران، انتشارات معین.
- ۹- نفیسی، سعید، ۱۳۶۳، مقدمه رباعیات باباافضل‌الدین کاشانی، چ ۲، تهران، انتشارات فارابی.